

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

۰۹ جولای، ۲۰۲۰

احمد فواد ارسلا

از شناخت تا سیاست عملی: ستراتیژی روسیه در افغانستان و معامله با امریکا



موقف جدید روسیه در برابر رژیم طالبان در افغانستان، نشاندهنده یک محاسبه استراتژییک است که بالاتر از مصالحه‌های منطقه‌ای یا تدابیر ضد تروریزم می‌باشد. با آن که مسکو اکنون نخستین قدرت بزرگ جهان است که به شکل رسمی حکومت طالبان را به رسمیت شناخته و پیوندهای دوجانبه در حال توسعه است، اما مهم ترین بُعد این تحول نه در خود افغانستان، بلکه در چگونگی استفاده کرملین از کابل به حیث یک وسیله فشار در برابر ایالات متحده، بخصوص در معامله با دانالد ترامپ نهفته است.

از دشمنی تا همکار عملیاتی:

روسیه که سال‌ها مخالف حاکمیت طالبان بود، پس از بازگشت این گروه به قدرت در سال ۲۰۲۱، به شکل چشمگیر به سوی تعامل گرایش یافته است. این چرخش نمایانگر یک پذیرش واقع بینانه از

سیاست عملی یا همان ریل پالیتیک می باشد. به رسمیت شناختن طالبان در زمانی از سوی مسکو صورت می گیرد که ایالات متحده و متحدان آن از چنین اقدامی خودداری کرده‌اند و خلایی به وجود آمده که روسیه به سرعت آن را پُر کرده است.

برای کرملین، این اقدام تنها مربوط به افغانستان نیست. این شناخت پیام گسترده تری برای غرب دارد: روسیه می‌تواند در مناطق عقب نشینی شده یا ناکام مانده آمریکا، توازن را تغییر دهد و بر جریان‌اتر بگذارد. در سطح جهانی که با عقب نشینی آمریکا و مشارکت مقطعی آن بخصوص در سیاست مبتنی بر معامله گری دوران ترمپ مشخص می‌شود، رژیم طالبان به حیث یک قطعه بازی سیاسی در مذاکرات جیوپولیتیکی بزرگتر به کار گرفته می شود.

ثبات طالبان و ابزار ستراتیژیک:

یکی از تحولات نادیده انگاشته اما مهم در افغانستان پس از ۲۰۲۱، تحکیم قدرت طالبان است. با وجود بحران اقتصادی، عدم به رسمیت شناخته شدن جهانی و نبود کمک های خارجی، طالبان توانسته اند به جنگ طولانی پایان دهند، ناامنی گسترده را محدود و یا محو کرده اند و از ظهور مجدد جنگ‌س الاری جلوگیری کنند.

نمونه برجسته این دگرگونی، نزدیک شدن کار کانال قوش‌تپه به پایان است. این پروژه بزرگ آبیاری قرار است آب دریای آمو را به سمت شمال کشور منحرف سازد تا زمین‌های خشک را قابل کشت گرداند. این اقدام بدون کمک یا نظارت غرب صورت گرفته و ظرفیت غیرمنتظره طالبان را در ایجاد پروژه های زیربنایی و عمل کردن دولتی – باوجود تحریم ها و انزوا – نشان می دهد. این پیشرفت‌ها در تضاد آشکار با جمهوری پشتیبانی‌شده غرب در افغانستان است؛ رژیمی که با وجود میلیاردها دالر کمک بین‌المللی، زیر بار فساد، ناامنی و تفرقه از هم پاشید. طالبان، با تمام سخت‌گیری های فکری شان، چیزی را فراهم کرده اند که رژیم پیشین نتوانست: صلح نسبی و یک تشکیلات و عمل کردن ممثل یک دولت.

حقوق به حیث وسیله چانه زنی:

این نظم نوظهور در افغانستان مشکلات اجتماعی سنگینی همراه داشته بخصوص برای زنان و دختران. محدودیت‌های طالبان در زمینه تعلیم و کار زنان، محکومیت جهانی را برانگیخته و مانع مشروعیت بین‌المللی آن‌ها شده است. با این حال، همین سیاست‌های سرکوبگرانه ممکن است به حیث امتیازاتی برای معامله در برابر شناسایی، کمک یا تعامل سیاسی استفاده شوند.

روسیه در این میان، از پرداختن به مسایل حقوق بشری خودداری کرده است. برای مسکو، ثبات از ارزش‌های لیبرال مهم‌تر است. توانایی طالبان در تحمیل نظم، هرچند غیردموکراتیک، آن‌ها را به یک شریک سودمند در منطقه‌ای پر از بی‌ثباتی تبدیل می‌کند. این طرز فکر بخصوص در تعامل با دولت دوم ترمپ که معمولاً به حقوق بشر اولویت نمی‌دهد، جذاب‌تر می‌شود.

آسیای میانه و میز چانه زنی:

آسیای میانه که سال‌ها حوزه نفوذ سنتی روسیه به شمار می‌رفت، اکنون با میدان جیوپولیتیکی متغییری روبروست. اعتماد به نفس روزافزون طالبان، همراه با پروژه‌هایی چون کانال قوش‌تپه، این تصور را چلنج می‌دهد که کابل هنوز ضعیف یا حاشیه نشین است. کشورهایمانند ازبکستان و ترکمنستان، که اقتصادشان به آب، امنیت مرزی و تجارت خارج از سرحدات وابسته است – اکنون باید با حکومتی تعامل کنند که نه تنها خود مختاری را ادعا می‌کند بلکه از حمایت دیپلماتیک مسکو برخوردار است.

این وضعیت موقعیت روسیه را تقویت می‌کند. در حالی که مسکو از طریق سازمان‌های منطقه‌یی و تشکلات امنیتی نفوذ خود را در آسیای میانه بازسازی می‌کند، اکنون می‌تواند ادعا کند که به تنها بازیگری در منطقه دسترسی دارد که هیچ قدرت دیگری قادر به کنترل کامل آن نیست: طالبان. این دسترسی به وسیله برای چانه‌زنی در ستراتیژی جهانی روسیه بخصوص در برابر ایالات متحده مبدل شده است.

ترمپ و منطق معامله:

سیاست خارجی دانالد ترمپ با معامله‌گری، پیش‌بینی ناپذیری و بی‌علاقگی به تعهدات طولانی مشخص می‌شود. برخوردهای گذشته‌اش با منازعات و اتحادها نشان می‌دهد که او باور دارد مشکلات پیچیده جهانی را می‌توان با معامله‌گری حل کرد، نه از راه مناسبات دوامدار. روسیه که این طرز دید را زیر نظر دارد، گمان می‌برد با چنین اداره‌ای که به منافع فوری توجه دارد، آزادی عمل بیشتری در معامله خواهد داشت.

در این چارچوب، رژیم طالبان به یک سرمایه تبدیل می‌شود. روسیه می‌تواند همکاری در زمینه ضد تروریسم بخصوص علیه داعش شاخه خراسان را پیشنهاد کند. همچنان می‌تواند در زمینه‌های تجارت، مهاجرت و امنیت در مورد افغانستان میانجی‌گری کند. در عوض، ممکن است امتیازهایی

چون کاهش تحریم‌ها، عقب‌نشینی ناتو از اروپا شرقی یا دست بازتر در یوکرین و جورجیا را بخواهد.

این که این معاملات تحقق می‌یابند یا نه، نامعلوم است، اما منطق پنهان پشت آن روشن است. در جهانی که مشروعیت بیشتر بر اساس تعامل قدرت های بزرگ تعریف می‌شود، روسیه به طالبان نوعی اعتبار مهم داده است. در عوض، یک شریک انعطاف پذیر در آسیای میانه، نفوذ بر مسیرهای حیاتی آب و تجارت، و یک وسیله جدید در رابطه متشنج خود با واشنگتن به دست آورده است.

نتیجه گیری: کابل به حیث وثیقه در ستراتیژی جهانی مسکو:

به رسمیت شناختن طالبان از سوی روسیه یک حرکت ایدئولوژیک نیست، بلکه یک اقدام حساب‌شده جیوپولیتیکی است. این اقدام سرمایه‌گذاری بر نفوذ منطقه‌ای، پر جنجال در برابر سیاست های غرب و بیمه‌ای در برابر بی ثباتی است. بالاتر از این ها، تلاشی است تا مسکو خود را به عنوان یک میانجی ناگزیر در یوراسیا مطرح سازد.

کرملین در این قمار بر این باور است که برای واشنگتن، ثبات ، نه دموکراسی ، ارزش کلیدی‌تری دارد. با تسلط طالبان بر قدرت، روسیه یک قطعه بازی نادر و قدرتمند در اختیار دارد: رژیم با ثبات و منظم در قلب آسیا، آماده برای معامله در بلند ترین سطح میزهای جهانی.

پایان